

# نشر جلد دهم از تاریخ ادبیات فارسی

مجدالدین کیوانی\*

تاریخی نگرینست. پاره‌ای از آن‌ها حتی از ادیبانه‌نویسی به شاعرانه‌نویسی متمایل شده‌اند و وقایع تاریخی را با بهره‌گیری از انواع صنایع و شگردهایی که معمولاً در شاعری کاربرد دارد بیان کرده‌اند. ما بسیاری از کتاب‌های تاریخ را همان اندازه به عنوان نمونه‌هایی از آثار نفیس ادبی به شمار می‌آوریم، که به عنوان منابع تاریخی. اصولاً باید — لاقلاً در فارسی — میان تاریخ‌نگاری و «وقایع‌نویسی» محض تفاوت قائل شد، زیرا در دومی خالص رویدادها، فارغ از هر تلاش آگاهانه برای درج آرایه‌های لفظی و معنوی، گزارش می‌شود در صورتی که در اولی شرح وقایع — چون در سنت ادبی نگارش یافته — قهراً صیغه ادبی به خود گرفته است.

بنا بر آنچه گفته شد، تخصیص مجلّدی جداگانه به تاریخ‌نگاری فارسی توجیه‌پذیر می‌شود؛ و با توجه به استقلال محتوایی آن و این که نخواندن آن خدشه‌ای به ترتیب و پیوستگی دیگر مجلّلات وارد نمی‌کند، نگارش و چاپ آن پیش از جلدهای ۲ تا ۹ انجام شده است. نویسندگان جلد دهم نیز بیشتر به طرز نگارش و ساختار کتاب‌های تاریخی توجه داشته‌اند تا به محتوای تاریخی آن‌ها. به عبارت دیگر، اسلوب تحریر تاریخ و نه خود تاریخ عمدتاً مد نظر آنان بوده است؛ و همین اسلوب نگارش ادبی است که اقتضا کرده مجلّد تاریخ‌نگاری در ردیف مجلّلات تاریخ ادبیات فارسی قرار گیرد. بنابراین، از سویی اشتراکات هنری و بلاغی میان مواد تاریخی

تاریخ ادبیات فارسی تازه‌ترین اثر پژوهشی درباره سرگذشت ادبی فارسی‌زبانان از عهد باستان تا زمان حال است که به اهتمام هیأتی از ایران‌شناسان سراسر جهان به انگلیسی نوشته، و از سوی بنیاد میراث ایرانی، وابسته به دانشگاه کلمبیا در نیویورک، نشر می‌شود. این مجموعه عظیم شامل ۱۶ مجلد به معنای اخصّ تاریخ ادبی و دو مجلد «همراه» است که جلد اول و دو جلد «همراه» آن قبلاً چاپ و منتشر شده بود، و جلد دهم آن با عنوان فرعی تاریخ‌نگاری فارسی در اوایل سال جاری میلادی (۲۰۱۲) انتشار یافت.<sup>۱</sup>

سبب نشر جلد دهم خارج از توالی جلدهای دیگر این است که موضوع آن اساساً مستقل از موضوع بقیه جلدهاست و به‌علاوه، مطالعه آن مستلزم خواندن مجلّلات پیش از آن نیست. در واقع، جلد دهم در طرح اولیه تاریخ ادبیات فارسی نبوده، ولی به دلیلی که عن‌قریب بیان خواهد شد، به مجموعه افزوده شده است. قرابت و شباهت‌های نگارشی میان کتاب‌های تاریخی و آثار ادبی اقتضا می‌کند که گروه اول نه تنها به لحاظ ارزش‌های تاریخی بلکه از نظر ارزش‌های ادبی، بلاغی و سبکی نیز نقد و بررسی شوند. مهارتی که تاریخ‌نگاران فارسی‌زبان در تحریر مواد تاریخی به کار گرفته‌اند، معمولاً دست کمی از آنچه کتاب‌های ادبی را از دیگر آثار متمایز می‌کند ندارد. کتاب‌های تاریخ عموماً نمونه‌هایی عالی از مکتوبات زبان فارسی است و بنابراین نباید به آن‌ها فقط به عنوان منابعی از اطلاعات

\* استاد بازنشسته دانشگاه تربیت معلّم.

۱. بنا به درخواست ناشری ایرانی، در آستانه طبع اصل انگلیسی این مجلّلات، متن منقّح و آماده چاپ آن‌ها به او تحویل شد با این قرار که ترجمه فارسی و نشر آن تقریباً هم‌زمان با چاپ اصل انگلیسی صورت گیرد. متأسفانه ترجمه هیچ یک از این چهار جلد تا این لحظه چاپ نشده، و ناشر نیز علت محکم‌پسندی برای این تأخیر غیرعادی بیان نمی‌کند. تا آن‌جا که نگارنده خبر دارد جلد اول و یکی از دو جلد «همراه» در زمستان ۱۳۸۹ آماده ارسال به وزارت ارشاد بود. نگارنده بسیار بعید می‌داند که وزارت نامبرده کار را تا این زمان به تأخیر انداخته باشد. راز این معما نزد ناشر محترم است که حاضر نیست پرده از آن بردارد. معمولاً وزارت ارشاد را مسئول تأخیر در چاپ کتاب‌ها می‌دانند، ولی این بار به نظر می‌رسد این ناشر است که به سبب نامعلومی (شاید «استبداد ناشرانه») ترجیح می‌دهد جمع خواستاران تاریخ ادبیات فارسی را همچنان در انتظار نگه دارد، و این است از مصادیق «شیخ می‌بخشد و شیخ‌المشاخ نمی‌بخشد!» به هر تقدیر امیدوارم جناب ناشر بدانند که در عصر سرعت (عصری که تولید امروز فردا کهنه شده است) «قبای بعد از عید برای آویختن از قاپو خوب است».



دوره دوم، سال ششم، شماره سوم و چهارم، مرداد - آبان‌ماه ۱۳۹۱

و ادبی موجب شده که تاریخ‌نگاری جایی در مجموعه تاریخ ادبیات فارسی پیدا کند، و از سوی دیگر تفاوت‌های محتوایی میان آن‌ها ایجاد کرده که کتاب‌های تاریخی در جلد مستقلی نقد و بررسی شوند.

تاریخ‌نگاری فارسی، مرکب از ۶۸۰ صفحه، شامل یک پیشگفتار از سرویراستار در ۵ صفحه، مقدمه‌ای در ۲۵ صفحه به قلم ویراستار اصلی و مستقیم این مجلد، ۱۲ فصل، کتابنامه‌ای ۲۰ صفحه‌ای و نمایه‌ای تفصیلی است. در نگارش این کتاب ده نفر ایران‌شناس شرکت داشته‌اند. جز دو نفر آن‌ها که در تهیه بیش از یک فصل سهیم بوده‌اند، بقیه هر یک فقط مسئول یک فصل بوده‌اند. بیش‌ترین سهم را چارلز ملویل، استاد تاریخ ایران در دانشگاه کیمبریج، داشته که هم ویراستار اصلی کل کتاب، نویسنده مقدمه و فصل‌های دوم و چهارم، و هم یکی از دو مؤلف فصل پنجم بوده است. در میان مؤلفان لااقل دو تن (عباس امانت و فخرالدین عظیمی) ایرانی‌اند. از آن‌جا که انتشار تاریخ‌نگاری فارسی مصادف شد با درگذشت استاد ایرج افشار (۱۳۰۴-۱۳۹۰)، این اثر نفیس با نام و یاد او نشر یافت.

تاریخ‌نگاری فارسی سرگذشت چندین قرن وقایع‌نگاری یا ثبت و ضبط رخداد‌های جهان فارسی‌زبان و اشکال گوناگون آن را از آغاز تا زمانی که این گونه سنتی از میراث فرهنگی جای خود را در اوایل قرن بیستم به گونه‌های علمی و امروزی‌تر داد، بحث و بررسی می‌کند: گونه‌هایی که به الگوهای دانش‌پژوهی غرب نزدیک‌تر است. فصل‌های اول تا هشتم به تاریخ و تاریخ‌نگاری در ایران، فصل نهم به نگارش‌های تاریخی در ترکیه عثمانی و فصل‌های دهم و یازدهم به وضعیت این حوزه به ترتیب در آسیای میانه و افغانستان مربوط است. فصل پایانی به تاریخ‌نگاری فارسی در شبه‌قاره هند اختصاص دارد.

**مقدمه** کتاب از چ. ملویل، بسیار آموزنده و خواندنی است و مطالعه دقیق آن برای کسی که می‌خواهد تاریخ‌نگاری فارسی را خوب فهم کند و نسبت به مفهوم تاریخ نزد گذشتگان و مردم عصر حاضر در شرق و غرب بصیرت جامع‌تر و عمیق‌تری پیدا کند، بسیار کمک‌کننده است.

**فصل اول**، با عنوان «تاریخ به عنوان ادبیات»، به قلم جولی اسکات میثمی، بر ادبی بودن سرشت تاریخ‌های فارسی تأکید

می‌کند. از این رو، همان‌طور که نوشته‌های ادبی به محک نقد ادبی سنجیده و تحلیل می‌شوند، نوشته‌های تاریخی نیز مقتضی نقد و سنجشی مشابه است. در تحلیل ادبی کتب تاریخ باید فرق گذاشت میان عناصری که بیان طبیعی و عاری از آرایش‌های هنری یک اثر را تشکیل می‌دهند و عناصری که مبین ویژگی‌های ادبی است. میثمی در اشاره‌ای گذرا به پیدایش تاریخ‌نگاری فارسی در قرن چهارم، تصریح می‌کند که حمایت‌های سیاسی سلسله سامانی و انگیزه‌های ملی‌گرایانه برای احیای زبان فارسی هم به رنسانس ادبی فارسی و هم به ظهور تاریخ‌نگاری منجر شد. بخش عمده مقاله میثمی به نقد و تحلیل سبک‌های خاص تاریخ‌نگاری در شاهنامه و ترجمه ابوعلی بلعمی از تاریخ طبری، تاریخ سیستان، زین الاخبار، تاریخ بیهقی، فارسنامه ابن بلخی، مجمل‌التواریخ و تاریخ بیهقی به عنوان نمونه‌هایی از نثر ساده، و به سلجوقنامه، عقد العلاء، راحة الصدور و تاریخ یمینی به عنوان نمونه‌هایی از نثر فنی و منشیانه می‌پردازد.

**فصل دوم**، نوشته ملویل، به پاره‌ای از ابعاد ادبی و زیباشناختی وقایع‌نامه‌ها و تواریخ از قبیل کاربرد زبان، شیوه‌های تعلیمی و سرگرم‌کننده این دست کتب، چگونگی تداوم سنت ادبی در آن‌ها و نیز ارزش‌های محیط و شرایطی که این آثار در آن‌ها تألیف شده‌اند می‌پردازد. ملویل مخصوصاً دوره پس از سلجوقیان را در کانون توجه خود قرار می‌دهد. او بر این نظر است که یکی از ملاک‌های سنجش اهداف و رویکردی که در نوشته‌های تاریخی می‌بینیم، از آشنایی با خود مؤلفان این آثار به دست می‌آید. بیشتر تاریخ‌نگاران مورخان حرفه‌ای، به معنای امروزی کلمه، نبوده‌اند. آن‌ها عموماً کارگزاران حکومتی بوده‌اند که در رده‌های مختلف انجام وظیفه می‌کرده‌اند. بعضی مانند بلعمی، عطاملک جوینی، رشیدالدین فضل‌الله و اعتمادالسلطنه، از وزیران و درباریان بلندپایه، و بعضی دیگر چون و صاف شیرازی، حمدالله مستوفی و آقسرائی، حسابدار یا مستوفی بوده‌اند. باز دسته‌ای مانند معین‌الدین اسفزاری، اسکندر بیگ ترکمان و مهدی استرآبادی از منشیان و بالاخره، برخی مثل ابوالفضل بیهقی و فضل‌بیگ خوزانی در مناصب غیرکلیدی و پایین‌تر قرار داشتند. ملویل از تاریخ‌نویسان دیگری یاد می‌کند که در زمره طبقات روحانی، منجم و نظامی بوده‌اند. وجه مشترک آن‌ها



ارتباطشان با دربارها و در نتیجه، دستیابی آن‌ها به اطلاعات، اسناد و افراد مرتبط با مراکز حکومتی بوده است. او می‌افزاید که افرادی که در هر مقامی به سراغ وقایع‌نویسی می‌رفتند، عموماً علاوه بر علاقه به تاریخ‌نویسی، در چند رشته دیگر نیز مهارت‌هایی داشته‌اند؛ کما این که بسیاری از آن‌ها در کنار تاریخ‌نگاری، آثار دیگری مثلاً در تفسیر قرآن، کلام، طب، نجوم، جغرافیا، آداب نویسندگی و شاعری، هم بر جای گذاشته‌اند. فصل دوم یکی از پر محتواترین فصول کتاب است.

**فصل سوم**، «ظهور و گسترش تاریخ‌نگاری فارسی»، از السُّن دنییل، با این مطلب آغاز می‌شود که طی پنج قرن از سیطره اسلام بر ایران تا تاخت‌وتاز مغول شمار نوشته‌های تاریخی نسبتاً محدود بوده است. تنها اثر برخوردار از اعتبار تاریخی، به معنای واقع کلمه، تاریخ ابوالفضل بیهقی است که مع الاسف بیش از مختصری از آن بر جای نمانده است. دنییل سپس به معرفی و تحلیل مفصل چند کتاب تاریخ نگارش یافته در این دوره می‌پردازد و آن‌ها را به دو دسته «عمومی» و «محلّی» یا «ایالتی» تقسیم می‌کند. او نقطه آغازین تاریخ‌نگاری به زبان فارسی را ترجمه بلعمی از تاریخ الرسل و الملوک طبری می‌داند. وی پس از تحلیل محتوایی، اهداف، کیفیت نگارش و جنبه‌های تاریخی و افسانه‌ای و نوع ترجمه تاریخ‌نامه بلعمی، چند اثر تاریخی دیگر را که از عربی به فارسی برگردانده شده، نقد و بررسی می‌کند. اکثر این ترجمه‌ها هنوز در شکل دست‌نویس باقی مانده است. مهم‌ترین ترجمه در این دوره، به عقیده دنییل، تاریخ بخارای نرشخی است که ابتدا به توسط ابونصر احمد قباوی ترجمه و بعدها به قلم یکی دو نفر دیگر حک و اصلاحاتی در آن شد.

تاریخ دیگری که در دوره مورد مطالعه از عربی ترجمه شد، تاریخ یمینی تألیف ابونصر عتبی است که ابوالشرف ناصر جریاذقانی آن را در نیمه قرن ششم به فارسی برگرداند. دنییل ما را با سوابق تاریخ یمینی، محتوای آن، نحوه نگارش، اهداف مترجم و ضعف‌های کار او، و البته با زندگی او در مقام یک منشی آشنا می‌کند. دنییل به دنبال معرفی ترجمه ناتمام کتاب الفتح احمد بن اعثم کوفی به توسط مستوفی هروی و اشاره به بعضی از تصرفات مترجم در اصل عربی، زین الاخبار عبدالحی گردیزی را به تفصیل نقد و بررسی می‌کند. به تصریح وی، زین الاخبار کهن‌ترین اثر تألیفی در عرصه تاریخ‌نگاری

پس از ترجمه گونه بلعمی است، که به پنج «طبقه» و چهارده «باب» تقسیم شده است. هفت باب پایانی این تاریخ عمومی که بیش از یک‌سوم کتاب را تشکیل می‌دهد، به سال شماری تطبیقی، فرهنگ و قوم‌شناسی ملل مسلمان و غیر مسلمان اختصاص دارد. کتاب با بخشی درباره «معارف و انساب» ترکان تمام می‌شود.

قسمتی از فصل سوم بحث مبسوط، دقیق و عالمانه‌ای از تاریخ بیهقی است. بنا به تصریح دنییل در قسمت پنجم از این فصل، مجمل التواریخ و القصص آخرین نمونه باقی مانده از تلاش برای تحریر تاریخی عمومی پیش از پایان عصر سلجوقی است. دنییل، آن‌گاه، به معرفی و نقد چند کتاب دیگری می‌پردازد که گستره اطلاعات تاریخی آن‌ها از حدود یک شهر، یک ایالت یا یک سلسله خاص در نمی‌گذرد. نخستین آن‌ها تاریخ سیستان، شامل شرح وقایع آنچه در گذشته «زرنگ» خوانده می‌شد و نیز حوضه دریاچه هامون است. مؤلف این تاریخ را از جهات مختلف سند تاریخی گران قدری ارزیابی می‌کند.

از دیگر کتاب‌های مورد بررسی دنییل فارسانه ابن بلخی و تاریخ بیهق است. تاریخ بیهق نمونه‌ای بارز از تاریخ‌های محلّی است که تماماً به زادگاه نویسنده دانشمند آن، ابوالحسن علی بن زید می‌پردازد. به نظر می‌رسد که متن کتاب بیش تر عربی است تا فارسی. آخرین تاریخ محلّی که دنییل معرفی می‌کند، تاریخ طبرستان مربوط به واپسین سال‌های سده هشتم است که بخشی از آن یقیناً از ابن اسفندیار، و شامل چهار بخش است: طبرستان دوران باستان و اوایل عصر اسلام؛ زمان حکومت زیاریان و آل بویه؛ دوران حکومت «محمودیان» و سلجوقیان؛ و عهد فرمانروایی باوندیان.

بخش نهایی فصل سوم شامل بررسی تاریخ‌های منحصر به سلسله‌های سلجوقی است که کهن‌ترین نمونه موجود آن‌ها سلجوقنامه ظهیرالدین نیشابوری — مأخذ اصلی چند تاریخ دیگر — است. از کتاب‌هایی که بسیار مدیون سلجوقنامه است راحة الصدور راوندی است، منتها کار راوندی هم تاریخ است هم اثری ادبی؛ آمیزه غریبی از تاریخ، ضرب‌المثل‌ها، حکایات، احکام دینی و توضیحاتی درباره ماهیت فعالیت‌های گوناگون درباری مانند شطرنج، تیراندازی، میگساری و خوش‌حظی. در واقع، وقتی بخش‌های تاریخی کتاب از مطالب متفرقه و



آرایه‌های ادبی عریان شود، به سختی بیش از یک چهارم از کل آن باقی می‌ماند. از این رو، پژوهشگران امروز به این نتیجه رسیده‌اند که راحة الصدور حقیقتاً نه یک تاریخ که بیش تر اثری است از سنخ «نصیحة الملوک»ها.

**فصل چهارم،** نوشته ملویل، با عنوان «ادوار مغول و تیمور»، تاریخ‌هایی را بررسی می‌کند که در فاصله حدود ۶۵۰ تا حدود ۹۰۰ نوشته شده است. دگرگون شدن ساختارهای سیاسی، اجتماعی و قومی و تغییر محدوده‌های جغرافیایی پس از استیلای مغول، به‌ویژه به دنبال سقوط بغداد، و تبدیل ایران از نوعی ملوک‌الطوایف به یک امپراتوری در زیر فرمان اقوام غیر ایرانی، تبعات فراوانی داشت. مسأله عمده پیش روی تاریخ‌نگاران این بود که چگونه این دگرگونی‌ها را ثبت و توجیه کنند؛ چگونه با فرمانروایان بیگانه تازه‌وارد، مشرک و حتی وحشی کنار بیایند. چگونه نوعی پیوند با گذشته را حفظ کنند؛ و چگونه، در عین حال، حمایت دربارهای حاکمان جدید را جلب کنند. تاریخ‌نگاری، نتیجتاً، به صورت مجموعه متنوع و متعددی از وقایع‌نامه‌ها و مانند تاریخ جهان‌گشا، جامع‌التواریخ، زبدة‌التواریخ، روضة‌الصفاء، ظفر‌نامه، مطلع‌السعدین، و تاریخ‌گزیده پدید آمد. در این دوره، افزون بر کتاب‌های تاریخی به معنای اخص، چندین زندگی‌نامه شامل شرح حال طبقاتی از سرشناسان جامعه تألیف شد که از ارزش‌های تاریخی بی‌بهره نیستند؛ مانند مناقب‌العارفین در احوال مولانا جلال‌الدین و صفوة‌الصفادرباره شیخ صفی‌الدین اردبیلی و چند اولیاء‌نامه دیگر. چنین آثاری، بر خلاف تاریخ‌های مرسوم که کانون تأکید همه دربار و درباریان‌اند، با مردم عادی سر و کار دارند و حاوی امتیازات ادبی هم هستند.

در این دوره، علاوه بر تاریخ‌های عمومی، چندین کتاب قابل ذکر نیز در معرفی تاریخ (و گاه جغرافیای) پاره‌ای شهرها و ایالت‌ها نوشته شده است؛ از جمله تاریخ رویان، و تاریخ گیلان. ملویل به بعضی از تاریخ‌های کم‌آوازه‌تر مانند جامع‌التواریخ حسنی، روضة‌الجنان اسفزاری و مجمل فصیحی نیز اشاراتی دارد. او می‌افزاید که در آناتولی هم، با انتقال قدرت از سلاجقه به ایلخانان، تاریخ‌نگاری ظهور کرد و به تحریر آثاری مانند دیار بگریته، اوامر العالییه، و مسامرة‌الاکابر انجامید. ملویل برای هر دسته از کتاب‌های تاریخی ویژگی‌هایی بر می‌شمارد که ارزش و نوع فایده هر یک را می‌توان بر پایه آن ویژگی‌ها

سنجید. ملویل بحث مفصل خود را با چند مطلب مهم به پایان می‌برد: از جمله این که دربارهای مغول و تیموری محل‌های خطرناکی برای اعضای خانواده‌های مرتبط با آن دربارها بود، و از قضا بیشتر مورخان هم از این خانواده‌ها برخاسته بودند. سرشناس‌ترین قربانیان این دربارها عطاملک جوینی، رشیدالدین و خانواده‌های آنان بودند. تکلیف شاق مورخان این بود که بنا بر وظیفه تاریخ‌نگاری می‌بایستی واقعیات خوب و بد را حتی‌المقدور به نگارش درآورند و در عین حال ناگزیر بودند پشتیبانی مالی و غیر مالی دربارها را به دست آورند. باید طوری وانمود می‌کردند که مهاجمان مغول و آسیای مرکزی، هم به اعتبار ریشه‌های نژادی و حقانیت آباء و اجدادی و هم به لحاظ قابلیت‌های شخصی و مدیریت نظامی و سیاسی، استحقات فرمانروایی در ایران زمین را دارند. مشکل مضاعف این بود که مورخان می‌خواستند ضمن خوشنود نگه داشتن مخدومان خود، از بیان اخلاقیات و التزامات معنوی جامعه عمده‌تأاسلامی و نیز گرمی داشت سنت‌های سلطنتی ایران باستان باز نمانند.

**فصل پنجم،** «تاریخ‌نگاری صفوی» تألیف شعله کوبین و چارلز ملویل، با بیان این نکته شروع می‌شود که تاریخ‌نگاری در زمان صفویه بر پایه تاریخ‌نگاری عصر تیموری ادامه یافت. مع‌ذلک، با قدرت گرفتن بیش از پیش این سلسله و توسعه قلمرو آنان ویژگی‌های تاریخ‌نگاری خاص صفوی نیز به تدریج رو به تکامل نهاد. این ویژگی‌ها منعکس‌کننده تحولات سیاسی و مذهبی‌ای بود که صفویان بنیان نهادند. مورخان ناگزیر از رعایت سه اصل بودند که صفویان مشروعیت سلطنت خود را مبتنی بر آن تصور می‌کردند: پیوند نسبی صفویه به امام موسی کاظم؛ ریاست تاریخی آنان بر طریقت صوفی صفوی؛ و مقام ظل‌اللهی آن‌ها به تبعیت از مفهوم پادشاهی در ایران باستان.

کوبین و ملویل تاریخ‌نگاران صفوی را به نسل اول و دوم تقسیم می‌کنند. آن‌ها ریشه‌های این تاریخ‌نگاری را در روضة‌الصفای میرخواند، فتوحات شاهی امینی هروی و حبیب‌السیر خواندمیر می‌دانند که هر سه در هرات نوشته شد. این تاریخ‌ها به مثابه پلی میان سلسله‌های تیموری و صفوی به شمار می‌آید، اگر چه میرخواند تا زمان مرگ سلطان ابوسعید بایقرا را بیش تر گزارش نکرده است. بنابراین، فتوحات و حبیب را باید دو الگوی اصلی تاریخ‌نگاران بعدی به حساب آورد.



شکوفایی واقعی تاریخ‌نگاری صفوی را باید از عهد سلطنت شاه طهماسب به بعد دانست. از جمله کتاب‌های تاریخ زمان او لب‌التواریخ، نسخ جهان‌آرا، تکملة‌التواریخ، و احسن‌التواریخ‌اند. تعداد و تنوع کتب تاریخ در زمان شاه‌عباس اول حتی بیش از زمان نسل قبل بود. خلاصه‌التواریخ، عالم‌آرای عباسی، فتوحات همایون، تاریخ عباسی، نقاوة‌الآثار، و روضة‌الصفویة از یادگارهای روزگار عباس اول است. تاریخ‌نگاران متأخر صفوی الگوهای تثبیت‌شده پیشین را دنبال کردند ولی، در کنار آن، شیوه‌های تازه‌ای نیز به وجود آوردند. از جمله آثار این دوره متأخر خلاصه‌السیر، زبدة‌التواریخ و تاریخ عباسی بود.

مؤلفان پس از برشمردن تاریخ‌هایی که بعد از عصر شاه‌عباس دوم تا زمان شاه سلطان حسین تألیف شده — مانند تاریخ جهان‌آرای عباسی، قصص خاقانی، دستور شهریاران، تذکره صفویة کرمان و تاریخ سلطانی — انگیزه‌های متفاوت تاریخ‌نگاران را در تألیف کتاب‌های خود شرح می‌دهند. آنان یادآور می‌شوند که بیش‌تر تاریخ‌های مکتوب در دوران پیش از شاه‌عباس از مقوله عمومی‌اند. ذیل حبیب‌السیر، تألیف امیر محمود، تنها تاریخ قبل از این پادشاه است که می‌توان آن را تاریخ «سلسله‌ای» خواند. ملویل و کوین سبب تولید تاریخ‌های عمومی را در این می‌بینند که پادشاهان هر سلسله جدید می‌خواستند خود را دنباله طبیعی و برحق سلسله‌های پیشین به مردم بقبولانند و بدین ترتیب مشروعیت سیاسی پیدا کنند. مع‌ذلک، از عهد شاه‌عباس به بعد، صفویان آن قدر نفوذ و قدرت پیدا کرده بودند که دیگر نیازی به وابسته نشان دادن خود به سلسله‌های قبلی نمی‌دیدند. از این رو، تاریخ‌های متأخرتر آن‌ها جز یکی دو مورد همه شامل گزارش وقایع روزگار صفوی است؛ مانند روضة‌الصفویة شامل ۱۲۷ سال از جلوس شاه‌اسماعیل به بعد؛ نقاوة‌الآثار و تاریخ عباسی شامل دوره سلطنت شاه‌عباس و دو جانشین بلافاصله پس از او؛ فتوحات همایون حاوی دوازده سال از پادشاهی شاه‌عباس؛ عالم‌آرای عباسی؛ و افضل‌التواریخ که از اجداد صفویه شروع می‌کند و تا دوره شاه‌عباس ادامه می‌دهد. از دیگر مباحث فصل پنجم ترتیب و توالی ضبط رویدادها و نحوه تاریخ‌گذاری، محتوا و موضوعات، شیوه‌ها و تکنیک‌های نگارش است. آخرین مطلب مربوط است به تاریخ‌های اواخر عصر صفوی که در واقع تقلیدی است از طرز نگارش و ساختاردهی تاریخ‌های

قبلی، گرچه نظرات و اسلوب‌های جدیدی نیز در آن‌ها به چشم می‌خورد.

**فصل ششم، «تاریخ‌نگاری در قرون ۱۸ و ۱۹»،** تألیف ارنست تاگر، تاریخ‌نگاری پس از سقوط دولت صفوی تا پایان قاجار را پی می‌گیرد. در این دوره، به غیر از تغییراتی جزئی که نمایانگر تغییر اوضاع زمان بود، سبک و سیاق تاریخ‌نگاری عصر صفوی دنبال شد. به خلاف شعر که با نهضت بازگشت ادبی به‌سادگی و وضوح بیش‌تری گرایش یافت، تاریخ‌نگاری عموماً تصنع در نگارش و به‌کارگیری آرایش‌های لفظی را دنبال کرد. تلاش برای ساده‌نویسی تا زمان ناصرالدین شاه (د. ۱۳۱۳ ق) آغاز نشد.

محمد محسن مستوفی زبدة‌التواریخ خود را که منبع مهمی درباره سقوط صفوی و ظهور نادر است، به رضاقلی میرزا پسر نادر تقدیم کرد. او با این که در فن انشاء آموزش دیده بود نثرش روان و خالی از تکلف است؛ برخلاف مؤلفان تاریخ نادری و تاریخ عالم‌آرای نادری که به نگارش متکلف منشیانه ادامه دادند. تاگر بحث خواندنی مفصلی درباره ساختار و ارزش‌های تاریخی و بلاغی این دو کتاب به دست می‌دهد؛ و سپس به معرفی مجمع‌التواریخ مرعشی صفوی، که خواهان بازگشت سلطنت به خاندان آباء و اجدادش بود، می‌پردازد. از کتب دیگری که مدافع حقانیت اخلاف صفوی بودند، زبور آل داوود و فوائدالصفویه را باید نام برد.

بحث بعدی تاگر معرفی تاریخ‌های عهد زندیه است. شیوه تاریخ‌نگاری امثال استرآبادی و محمد کاظم مروی (مؤلف عالم‌آرای نادری) بر تاریخ‌نگاری این عهد تأثیر گذاشت. از مهم‌ترین تاریخ‌های زمان زندیان تاریخ گیتی‌گشا و گلستان مراد بود که هر دو متأثر از سبک میرزامهدی استرآبادی‌اند.

در قرن دوازدهم علاوه بر کتب تاریخ به معنای متعارف کلمه، نوشته‌های دیگری از قبیل خاطرات و یادداشت‌های روزانه نیز دوباره اهمیت یافت. نمونه‌های ارزشمندی از این نوشته‌ها را می‌توان در روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس دید. دو خاطره‌نگاشت دیگر از آن زمان سفرنامه محمدحزین و بیان واقعه عبدالکریم کشمیری، شامل شرح زندگی مؤلفان آن‌ها، است.

تاگر آن‌گاه تاریخ‌نگاری از اوایل قرن سیزدهم به بعد را بررسی می‌کند. یکی از نخستین کتب تاریخی این دوره تاریخ



محمدی، از محمدتقی سارویی، گزارشی دست اول از سلطنت آقا محمد قاجار است که شباهت‌های زیادی به سبک انشاء استرآبادی دارد. سارویی که در متکلف‌نویسی حتی چند گام جلوتر از الگوی خود رفته، شیوه‌توصیفی مغلط و حماسی دره‌نادره‌استرآبادی را با اسلوب انشاء تاریخ‌نادرِ او به هم آمیخته است. دیگر وجه مشترک این دو متکلف‌نویس اصرار آن‌ها در اثبات مشروعیت مخدومان خود است؛ استرآبادی در حقانیت افشاریه و سارویی در مشروعیت قاجار قلم رانده، و کوشیده‌اند از آنان رفع اتهام غصب سلطنت کنند. پایان‌بخش فصل ششم شرح عصر ناصرالدین‌شاه و زوال تدریجی سنت تاریخ‌نویسی درباری است، گو این که به فرمان همین پادشاه رضاقلی خان هدایت مأمور شد که روضه‌الصفای میرخواند را روزآمد کند و، از این رهگذر، پیوستگی سلطنت ناصرالدین شاه را به سلسله‌هایی که از صفویه به بعد بر ایران فرمان راندند ثابت کند.

موج نفوذ غرب که در میانه‌های سده سیزدهم شعر فارسی را فرا گرفت، ناگزیر بر اسلوب‌های تاریخ‌نگاری نیز تأثیر گذارد. اگر چه ساده‌گرایی در شعر تأثیر عمیقی در نثر فارسی نداشت، بی‌تأثیر هم نبود. به‌علاوه، واقع‌گرایی و پوزیتیویسم تجربی بیش از پیش جای حدس و نظر را گرفت، که نمونه‌اش فارسنامه‌نصری است. تاریخ‌های متأخرتر عصر قاجار به عوض ترسیم فر و شکوه پادشاهان، به ثبت و ضبط دقیق و موجز حوادث اقدام کردند. کتاب‌های تاریخ بیش‌تر به توسط روشنفکرانی نوشته می‌شد که نقش مهم در ترجمه کتاب‌های جدید اروپایی و باب کردن روزنامه و چاپ سنگی داشتند. دو کتاب ناسخ‌التواریخ لسان‌الملک سپهر و فارسنامه حسن فسایی، به‌خصوص، نشان می‌دهند که چه اندازه از اهمیت مؤلفه‌های زیباشناختی و هنرهای آرایشی نوشته‌های تاریخی کاسته شده بود.

**فصل هفتم،** «افسانه، مشروعیت و ساختن تاریخی ملی در تاریخ‌نگاری ایران عصر قاجار»، نوشته عباس امانت، شامل مطالبی از قبیل تغییر شکل تاریخ‌های درباری و تاریخ‌های عمومی، حرکت به سوی آگای ملی بیشتر، نشر کتاب‌های تاریخ با حمایت دولت، انحطاط وقایع‌نگاری و ظهور رویکردهای نو به تاریخ، تلاش برای زدودن غبار بی‌خبری از ایران باستان و بازیافت گذشته‌های دور، شکل‌گیری گفتمان ملت‌گرایانه،

روایات فراموش‌شده، تاریخ‌های محلی.

امانت با ذکر شواهد ثابت می‌کند که اندیشه نگارش روایتی جامع از تمامی تاریخ ایران از قدیم‌الایام تا کنون از محصولات عهد پهلوی و ابزار احراز هویتی ملی به دست دولت‌های پس از دوران قاجار، بدون سوابق تاریخی و حافظه جمعی ایرانیان قرون قبل نبوده است. از آغاز دولت قاجار که تلاش برای تثبیت هویتی ملی مطرح شد، روش‌های تاریخ‌نگاری هم رفته‌رفته از شکل سنتی آن خارج گردید، تا این که در زمان پهلوی اول، بر اثر آشنایی بیش‌تر و بیش‌تر ایرانیان با دانش‌پژوهی غرب و مخصوصاً با نتایج تحقیقات و کشفیات مستشرقین درباره تاریخ اسطوره‌ای ایران باستان و با کتاب‌هایی که یونانیان و رومیان درباره ایران زمین نوشته بودند، بنیان و ساختار نگارش جدیدی از تاریخ جامع ایران گذاشته شد. امانت سپس از دشواری‌ها، نقص‌ها و ظلم‌ها و بی‌رسمی‌هایی که شاهان هر سلسله نخواستند در حق مدارک و اسناد مکتوب و غیرمکتوب سلسله قبلی روا داشتند یاد می‌کند.

مؤلف برای نشان دادن تحول تاریخ‌نگاری طی ۱۴۰ سال فرمانروایی قاجار از مراحل متکلف‌نویسی به ساده‌نویسی، از تحریر تاریخ‌های عمومی به تاریخ‌های سلسله‌ای، و از سوق دادن تاریخ‌نگاری به طرف گزارش رویدادهای جاری به طرز واقع‌گرایانه‌تر، کتاب‌های تاریخی مهم این دوره را معرفی و نقد می‌کند، کتبی چون (۱) تاریخ محمدی درباره ظهور قاجار بر صحنه تاریخ و شرح حال و زندگی آقامحمدخان، که به سفارش فتحعلی میرزا (فتحعلی‌شاه آینده) نگارش یافت، (۲) مآثر سلطانیّه، اثر عبدالرزاق دُنبلّی، مهم‌ترین مورخ زمان فتحعلی‌شاه، که می‌کوشد قاجاریان را به صفویان پیوند دهد. مآثر از نخستین کتاب‌هایی است که در مطبعه‌ای در تبریز به چاپ رسید، (۳) جهان‌آرا شامل نخستین بیست سال سلطنت فتحعلی‌شاه، (۴) تاریخ ذوالقرنین، دربرگیرنده تاریخ حکومت قاجار تا سال اول از سلطنت محمدشاه، با انشایی نسبتاً متکلف ولی حتی‌الامکان متعهد به بیان صادقانه رویدادها، (۵) شاهنشاه‌نامه صبا کاشانی، تاریخ نیمه‌اسطوره‌ای منظومی از سلطنت فتحعلی‌شاه و شرح جنگ‌های ایران و روس، (۶) زینة‌التواریخ، تاریخی عمومی از بدو خلقت تا پادشاهی فتحعلی‌شاه؛ واپسین اثری که سعی می‌کند شاهان اساطیری ایرانی، پیشدادیان و کیانیان، را با شاهان معاصر خود پیوند



دهد، و مدت‌ها قبل از آن که ایرانیان با ایدئولوژی‌های غربی آشنا شوند اندیشهٔ تاریخ ملی را پیرو راند، (۷) شمس‌التواریخ، تاریخی عمومی که به نام محمدشاه نوشته شده است، (۸) ریاض‌السیاحه، اثری که اولویت را به جغرافیای «کشور ایران» به عنوان سرزمینی که سلسله‌های متعددی، از پیشدادیان و کیانیان گرفته تا اشکانیان و ساسانیان و، سپس، سلاطین بعد از اسلام تا قاجاریان در آن فرمان راندند، می‌دهد، (۹) تاریخ نو، نقطهٔ مقابل مآثر سلطانیه از نظر ساده‌نویسی، شامل شرح تبعات جنگ‌های ایران و روس، دردسرهای ناشی از صدر اعظمی میرزا آقاسی، اوایل کار امیرکبیر، و اطلاعاتی دربارهٔ ظهور بابیه، (۱۰) روضه‌الصفای ناصری، تکمله‌ای سه جلدی بر روضه‌الصفای میرخواند، (۱۱) تاریخ قاجاریه، به قلم مورخ و شاعر درباری محمدتقی سپهر ملقب به لسان‌الملک، (۱۲) حقایق‌الاجبار ناصری، تاریخی مجمل از دورهٔ ناصرالدین شاه و تصویری واقع‌گرایانه از عهد صدارت امیرکبیر، (۱۳) گذشتهٔ ایران، از ظهور اسلام تا زمان مؤلف، برخوردار از لحنی نسبتاً نقادانه و نگارشی بسیار موجز، (۱۴) مآثر و الآثار، روزشمار گونه‌ای از چهار دهه سلطنت ناصرالدین شاه، (۱۵) نامهٔ خسروان، نخستین متن درسی تاریخ برای دانش‌آموزان دارالفنون، به فارسی ساده. امانت در پایان این بخش به تأثیر ترجمهٔ کتاب‌های تاریخ و قصه‌های تاریخی که توسط غربی‌ها نوشته شده بود، بر تفکر تاریخی در عصر قاجار اشاره می‌کند. معرفی تمام موضوعات این فصل بسیار پرمحتوا حتی به مختصرترین بیان ممکن نیست.

**فصل هشتم، «تاریخ‌نگاری در عصر پهلوی»**، تألیف فخرالدین عظیمی، روندهای نگارش تاریخ در این دوره را کندو کاو می‌کند. مؤلف در آغاز زندگی، خدمات علمی و آثار چهار مورخ پیش‌آهنگ معاصر: حسن پیرنیا، عباس اقبال، احمد کسروی، و فریدون آدمیت را شرح می‌دهد و سپس به معرفی شمار نسبتاً زیادی از اهل شعر و ادب و استادان دانشگاه و ذکر کتاب‌هایی از آن‌ها که به طور مستقیم یا غیر مستقیم به تاریخ‌نگاری عهد پهلوی کمک کرده است می‌پردازد، شخصیت‌هایی، در درجهٔ اول، چون محمد قزوینی، تقی‌زاده، پورداوود، در درجهٔ دوم، نصرالله فلسفی، سعید نفیسی، رشید یاسمی، زرین‌کوب، محمد محمدی ملایری، مجتبی مینوی، دانش‌پژوه، ایرج افشار، احسان یارشاطر و عده‌ای دیگر.

نویسنده همچنین از پاره‌ای مؤسسات و بنیادهایی، مانند انجمن معارف، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بنیاد فرهنگ ایران، و سازمان اسناد ملی و نیز نشریاتی چون راهنمای کتاب، بررسی‌های تاریخی و یادگار و چندین مجلهٔ دیگر یاد می‌کند که هر یک در شناساندن مواد تاریخی به‌نوعی مؤثر بودند. عظیمی در واکنش به این نظر نسبتاً رایج که دغدغهٔ هویت ملی یا ناسیونالیسم ایرانی منحصر از آیندهٔ دوران پهلوی است، تصریح می‌کند که کشوری مانند ایران که پیوسته در خطر تعرض بیگانگان و، در یکی دو قرن اخیر هدف سلطه‌طلبی‌های امپریالیسم غرب بوده است، روشنفکران آن، و از جمله تاریخ‌نگاران، نمی‌توانسته‌اند به پیوستگی‌ها و منافع مشترک خود فکر نکنند و نسبت به اشتراکات تاریخی که می‌توانسته مردم این آب و خاک را در برابر تهدیدات خارجی متحد کند بی‌اعتنا بمانند. بنابراین، مورخان ضمن این که سعی می‌کردند در گزارش‌های خود بی‌طرف باشند، غالباً نگران کشورشان هم بوده‌اند و کوشیده‌اند وقوف و آگاهی مردم خود را نسبت به گذشته‌شان پیرو رانند. از این رو، در اوایل عصر پهلوی که ایران از مرحلهٔ انتقال از پادشاهی ناهمگون و رو به انحطاط قاجار به نظام نوینی تبدیل می‌شد، پژوهش‌های تاریخی نمی‌توانست از تأثیر تعلقات ملی‌گرایانه برکنار بماند. بنابراین، کارشناسان حوزهٔ تاریخ در صدد یافتن اسناد و مدارکی برآمدند که بیان‌کنندهٔ جریانات و اتفاقاتی است که پیشینهٔ ایرانیان را در طول تشکیل می‌دهد. عظیمی در این رابطه از مشکلات و موانع گوناگونی که کار مورخان را کند می‌کرد یا کلاً مانع آن می‌شد درد دل‌هایی دارد. سانسور و فضای تنگ سیاسی مهم‌ترین مانع بر سر راه پژوهش‌های جامع، ابتکاری و آزاد بود. به‌ویژه، تشکیلات اطلاعاتی - امنیتی مخوف زمان پهلوی دوم (معروف به ساواک) مانع هر پژوهش آزادی بود که نظام وقت آن را به مصلحت خود نمی‌دید. یکی از تبعات مهم این سیاست در دسترس نبودن بسیاری از مواد تاریخی بود. مورخان غیروابسته را به بسیاری از آرشیوها و اسناد راه نبود. گرفتاری دیگر محدود یا مسدود بودن مخازن بسیاری از کتابخانه‌های دولتی و خصوصی بود که علی‌الظاهر محدودیت‌های سیاسی دست و پای آن‌ها را نمی‌بست. ضعف و ناکارآمدی رشته‌های تاریخ در دانشگاه‌های کشور و نبود انگیزه برای دانشجویان این رشته



به سبب کم‌توجهی به درس تاریخ و نبودن آینده‌ای امیدبخش برای دانش‌آموختگان این رشته، معمولاً جوانان مستعد را به دنبال کردن تاریخ در دانشگاه بی‌رغبت می‌کرد. به علاوه، در رشته‌های تاریخ دانشگاه از تفکر تاریخی مستقل و آزاد چندان خبری نبود، و دانشجویان اجازه اظهار نظر خلاق و غیرمتعارف نداشتند. بسیاری از رشته‌های تاریخ مانند تاریخ اقتصادی، تاریخ جنبش‌ها، نهادهای سیاسی - اجتماعی و فرهنگی و دیگر شاخه‌های تاریخ اجتماعی عملاً تحقیق نشده رها شدند. افزون بر این‌ها، نوشتن یادداشت‌های روزانه و خاطره‌نگاری صریح و عریان در عهد رضاشاه خطرناک بود.

مع ذلک، چند نمونه ارزشمند از دفتر خاطرات از آن روزگار بر جای مانده است که حاوی اطلاعات تاریخی سودمندی از آن ایام است؛ مانند خاطرات یحیی، خاطرات و خطرات، شرح زندگانی من، و یادگار عمر. در اواخر عصر پهلوی، نسل دانشمندان طراز اول و ایران‌شناسان به‌واقع عالم و موجه و سنت‌های آنان رو به زوال نهاد و هیچ گروه تازه‌نفس جدیدی که مانند نسل قبل هم با گنجینه‌های علمی - فرهنگی گذشته ایران آشنا باشند و هم با روش‌ها و رویکردهای غربی، جای آن‌ها را نگرفت. با این‌همه، عظیمی به حضور نسبتاً درخشان تنی چند متخصص تاریخ در واپسین سال‌های دوران پهلوی مانند جواد شیخ‌الاسلامی، هما ناطق، شیرین بیانی و منصوره اتحادیه اشاره می‌کند.

**فصل نهم،** «تاریخ‌نگاری فارسی در عصر عثمانی (۱۴۰۰-۱۶۰۰)»، از سارا نور بیلدیز، تاریخ‌نگاری فارسی در درباره‌های امپراتوران عثمانی را بحث می‌کند. تاریخ‌نگاری فارسی اولین بار در زمان سلطنت محمد دوم (۱۴۴۴-۱۴۴۶ و ۱۴۴۵-۱۴۸۱) از سوی دربار عثمانی تحت حمایت قرار گرفت و تا پایان قرن شانزدهم به‌قوت تمام ادامه یافت، اما در عهد محمد سوم به‌ناگاه متوقف شد. این پشتیبانی دولت عثمانی هم‌زمان شد با دوره انتقال سیاسی عثمانی از قدرتی محلی به یک امپراتوری نوین، با هویت مستقل متناسب. با توجه به این که تاریخ‌نگاری فارسی تا آن زمان پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرده بود، نخستین کسانی که برای نوشتن تواریخ عثمانی دعوت به کار شدند فارسی‌زبانانی بودند که بعضاً از مهاجران ایرانی بودند. از جمله سرشناس‌ترین این‌ها شکرالله صاحب بهجة‌التواریخ بود که اولین کتاب تاریخ عثمانی به

سبک تاریخ‌های عمومی اسلامی را، شامل جلوس محمد دوم در ۱۴۵۱، به نثر فارسی نگاشت. مورخ ایرانی‌الاصل دیگر، علی بن مظفر، بیش‌تر معروف به معلی، است که تاریخ عمومی منظومی در بحر متقارب با عنوان خونکارنامه، درباره لشکرکشی‌های محمد دوم که منجر به استیلای وی بر اوزون حسن شد، سرود. سومین نفر، از مهاجران ایرانی ملک امیدی بود که شاهنامه ملک امیدی یا بایزیدنامه را به سبکی متصنّع و پرآستعاره در بحر متقارب درباره نخستین سال‌های سلطنت بایزید دوم و فعالیت‌های نظامی عثمانی‌ها در مُلداوی، با چاشنی مقداری اندیشه‌های عرفانی، به سلک نظم کشید. ملک امیدی تصریح می‌کند که از فردوسی الهام گرفته است. بیلدیز در جای‌جای تحقیق خود به تأثیر شیوه‌ها، اصطلاحات و دوره‌بندی‌های تاریخی مورخان ایرانی در تاریخ‌نگاری عثمانی به صراحت اذعان می‌کند. کتب تاریخی فارسی، مخصوصاً در اسلوب شاهنامه‌های تاریخی که برای محمد دوم، بایزید دوم، و سلیم دوم تولید شد، نقش مهمی ایفا کردند. تاریخ‌نگاران در نوشتن تاریخ‌های عثمانی از اصطلاحات، صور خیال و سنت‌های معمول در توصیف شاهان و درباره‌های ایرانی بهره فراوان گرفتند، و همین بعدها به تدریج در تقویت و عثمانی‌سازی زبان تاریخ‌های درباره‌های امپراتوران ترک کمک کرد. با این‌همه و به رغم کارایی بلامنازع زبان فارسی در تاریخ‌نگاری، استقلال‌طلبی عثمانی‌ها از هر نظر ایجاب می‌کرد که کتاب‌های تاریخ حتی‌المقدور به ترکی نوشته شود. از این رو تلاش‌هایی در جهت این مقصود شد و تاریخ‌هایی به زبان محلی نگاشته شد، اما چون زبان بسیار ساده و غیر منشیانه آن‌ها شایسته شکوه و عظمت امپراتوری عثمانی تشخیص داده نمی‌شد، کم‌کم گرایش به نوشتن تاریخ‌هایی، هم به ترکی هم به فارسی، با نثری هنری‌تر و فنی‌تر پیدا شد. اولین این آثار تاریخ ابوالفتح، به ترکی، نوشته تورسون بیگ، به تقلید از الگوی تاریخ‌های عصر تیموری مانند کتاب‌های نظام‌الدین شامی و علی یزدی، و دیگری تاریخ آل عثمان، باز به ترکی به قلم این کمال بود. دو تاریخ مهمی که به نثر فارسی نوشته شد یکی هشت بهشت، از ادريس بدلیسی، و دیگری تواریخ آل عثمان، کار قونیوی بود.

**فصل دهم،** «تاریخ‌نگاری در آسیای مرکزی از قرن شانزدهم»، تألیف آر. دی. مک‌چسنی، آگاهی‌هایی درباره





تاریخ‌نگاری در مراکز مهم شهرنشینی آسیای مرکزی، به‌ویژه بخارا، سمرقند و بلخ، به دست می‌دهد. به نظر این مؤلف همه تاریخ‌نویسان مورد بررسی او در این فصل جغرافیا و زندگی‌نامه‌نویسی را بخش لاینفکی از تاریخ‌نگاری شمرده‌اند. شرح زندگی و زادبوم افراد احتمالاً مهم‌تر از ذکر حوادث به ترتیب سنوات و در چارچوبی نسبتاً زمان‌بندی شده بوده است. بنابراین، او یکی از مهم‌ترین منابع تاریخ اواخر قرن هیجدهم آسیای مرکزی را تذکره‌الاولیای بدرالدین کشمیری می‌داند. به گفته او، در نگارش‌های تاریخی این منطقه به دو اصطلاح «تاریخ‌نویسی» و «وقایع‌نویسی» برمی‌خوریم. اصطلاح اول به ماده تاریخ‌سرایی و اصطلاح دوم به معنایی اطلاق می‌شود که به مفهوم امروزی «تاریخ» نزدیک‌تر است.

مک‌چسنی سه نویسنده مهم را که نماینده سه شهر اصلی آسیای مرکزی بوده‌اند به تفصیل معرفی می‌کند و ویژگی‌های آثار آن‌ها را برمی‌شمرد: حافظ تانیش بخارایی، متخلص به «نخلی»، صاحب شرف‌نامه شاهي؛ سلطان محمد مطربی سمرقندی، مؤلف نسخه زیبای جهانگیر؛ و محمد بن امیر ولی بلخی، نویسنده بحرالاسرار فی مناقب الاخیار. شرف‌نامه، که به نثری مسجع و مزین به آیات قرآنی و اشعار فراوان نوشته شده، حاوی شرح تبار و شجره‌نامه عبدالله خان و تلاشی برای مشروعیت این خان و کلاً انتساب شیانیان به چنگیزیان است. اهمیت این اثر در ثبت و ضبط سنت مغولان چنگیزی است، و از بسیاری جهات روشن می‌کند که فرهنگ‌های مغول و اسلامی چگونه تعامل می‌کردند. مطربی تذکره‌الشعراء خود را که بیشتر یک گلچین شعر بود به ولی محمد خان تغای تیموری تقدیم کرد، اما بعدها در آن تغییرات زیادی داد و با عنوان جدید نسخه زیبای جهانگیر به جهانگیر، پادشاه مغول تبار هند پیشکش کرد. امیر ولی که در خدمت ابوالخیر خان و پیرمحمد جانی بیگ خدمت می‌کرد، بحرالاسرار هفت‌جلدی خود را، در تاریخ تغاتیموریان، به نثری ادبی نگاشت. مع‌ذلک، بیشتر مجلدات این تاریخ از میان رفته است. مک‌چسنی از دو تاریخ منظوم، هر دو با عنوان ظفرنامه، نیز که به سفارش عبدالله خان تصنیف شد، یاد می‌کند؛ یکی از کشمیری و دیگری از حافظ مقیم بوستان جانی.

مک‌چسنی در پایان نتیجه‌گیری می‌کند که سنت تاریخ‌نگاری آسیای مرکزی را باید فراتر از آثاری که نوعاً

در زمره «وقایع‌نامه» و «تاریخ» طبقه‌بندی می‌شود، جست‌وجو کرد. در چنین سنتی افراد نه فقط رهبران سیاسی هستند که بیشتر بر آن‌ها تأکید می‌شود تا سیاست‌های حکومت‌ها، نیروهای تاریخی، و حتی خود رویدادها. به همین سبب، به جغرافیای سرزمین‌هایی که زادبوم این افراد بوده، اهمیت داده شده است.

**فصل یازدهم، «تاریخ‌نگاری در افغانستان»**، باز به قلم مک‌چسنی، سابقه تأسیس افغانستان جدید را به ظهور کنفدراسیون قبایل افغان تحت فرمان احمد خان درانی در ۱۷۴۷ می‌رساند. تاریخ‌نگاری به زبان فارسی در این کشور تا مدتی الگوی تثبیت‌شده به توسط مورخان صفوی و افشار را دنبال می‌کرد، که عمدتاً به سفارش رهبران سیاسی تهیه می‌شد و، بنابراین، بر محور فرمانروایان و فعالیت‌های آنان دور می‌زد.

مک‌چسنی سه تاریخ‌نگار اوایل قرن بیستم و آثار ایشان را به تفصیل بررسی می‌کند. او اینان را نمایندگان اوج سنت کلاسیک فارسی در تاریخ‌نگاری افغانان، و منعکس‌کننده شرایط مختلفی می‌داند که پس‌زمینه نگارش سرگذشت افغان و افغانستان بوده است. سه تاریخ‌نگار عبارتند از: محمد یوسف ریاضی، فیض محمد هزاره کاتب، و حاج عبدالمحمدخان اصفهانی مؤدب السلطان. این‌ها اتفاقاً هم‌روزگار و هر سه شیعی دوازده‌امامی بودند. مجموعه آثار ریاضی که ذیل عنوان بحرالوقایع یا کلیات ریاضی در ۱۹۰۶ کامل و چاپ شد، شامل دوازده کتاب مستقل و هر کتاب مرکب از دوازده بخش است. سه کتاب نخست این اثر مشخصاً تاریخی است. کتاب اول، بیان‌الواقعه، زندگی‌نامه خود مؤلف است. سومین کتاب، با عنوان عین‌الوقایع، طولانی‌ترین کتاب مجموعه، تاریخی است زمان‌بندی‌شده از رویدادها، شامل اطلاعات زیادی درباره ایران، جنگ‌های ایران و روس، شرح حوادث منجر به از دست رفتن هرات و نیز بسیاری از روابط و رویدادهای بین‌المللی. عین‌الوقایع حاکی از سمت و سوی جدیدی در تاریخ‌نگاری و نگاه نو و جهان‌گرایانه این شاخه از دانش پژوهی است. در این نگاه نو به وقایع کشورهای دیگر، آن‌سوتر از دارالاسلام، هم علاقه خاص نشان داده می‌شود.

فیض محمد تحفة‌الحیب را در سه جلد به نام حیب‌الله خان نوشت ولی چون مطابق نظر امیر نبود، به دستور وی،



مؤلف نگارش تاریخ افغانستان را از سر گرفت؛ و این منشأ سراج التواریخ او در پنج جلد گردید. او در نخستین جلد، فهرستی از منابع قدیم و جدید خود را بر می‌شمارد؛ از تاریخ جهانگشای نادری استرآبادی گرفته تا تاریخ ایران سرجان ملکم و ناسخ التواریخ سپهر. سومین کتاب مورد بررسی مک‌چسنی تاریخ افغانستان عبدالمحمد خان است. او که اصلاً مهاجری اصفهانی مقیم افغانستان بود، به کتاب خود نخست به عنوان یک تاریخ می‌نگریست، ولی در ویرایش نهایی آن را بیش تر به صورت یک دائرةالمعارف افغانستان درآورد. این اثر نخست در پنج جلد تنظیم شد و یک چند بعد به هفت جلد افزایش یافت.

دیدگاه‌های جدید در تاریخ‌نگاری قرن بیستم و سرایت اندیشه‌های ملت‌گرایانه افغان، کم‌کم نوشتن تاریخ به شیوه‌های سنتی و بر اساس مفروضات پیشین را به مسیرهای تازه‌ای سوق داد. بنیان‌گذار تاریخ‌نگاری نوین افغان، میر غلام محمد غبار، آغاز تاریخ این کشور را با ورود آریایی‌ها هم‌زمان، و بلخ را «مهد» آریایی‌ها می‌داند؛ او سابقه تاریخی افغان را با تصاویری از هنر کوشان، تندیس‌های بودا و آثار عصر اسلامی معرفی می‌کند و جایگاهی نیز به پشتون‌های حنفی در شکل‌گیری تاریخ افغانستان می‌دهد.

**فصل دوازدهم، «تاریخ‌نگاری هند و ایرانی»**، از استیفن اف. دیل، به موضوعات تاریخ‌نگاری طی حدود هفت قرن حکمرانی مسلمانان در شمال و مرکز هندوستان اختصاص دارد. نوشته‌های تاریخی در این دوران یا به توسط ایرانیان مهاجر یا پژوهشگران هندی فارسی زبان محلی، چه مسلمان چه غیر مسلمان، به نگارش درآمد. ظهور تاریخ‌نگاری فارسی در ایران، افغانستان و ماوراءالنهر با گسترش اسلام به درون هند تقارن داشت؛ و پس زمینه مستقیم تاریخ‌نگاری هند و ایرانی ظهور سلسله‌های ایرانی یا ایرانی‌مآب در ماوراءالنهر و افغانستان بود.

دیل بنیان‌گذاری سنت فرهنگی هند و ایرانی در شبه‌قاره را به دوره غزنویان منسوب می‌داند. او سرگذشت تاریخ‌نگاری هند و ایرانی را از نخستین مراحل آن، یعنی از عصر سلاطین دهلی آغاز می‌کند و از چند اثر تاریخی این دوره مانند طبقات

ناصری و تاریخ فیروزشاهی، و شماری از مثنوی‌های منظوم امیرخسرو مانند قران السعدین و مفتاح الفتوح، که ارزش تاریخی هم دارند، یاد می‌کند. سپس به دوره سلطه افغان‌ها بر شمال هند و تشکیل نخستین سلسله آنان، لودی‌ها، می‌پردازد. در زمان فرمانروایی افغانان هیچ تاریخ عمده‌ای نگارش نیافت، اما در زمان مغولان هند، مخصوصاً در عهد اکبر و جهانگیر، تاریخ‌های عمده‌ای درباره افغان‌ها نوشته شد.

عصر شاهان گورکانی پر بارترین دوره تاریخ‌نگاری هندی و ایرانی است. از اولین نوشته‌های تاریخی این دوره، بابرنامه یا واقعات، تاریخ رشیدی، همایون‌نامه، و تروکات جهانگیری است که درباره افغان‌ها، و به غیر از بابرنامه - که به ترکی نوشته شده - همه به فارسی است. در این فصل ما با انبوه کتاب‌های تاریخ دوران مغولان شبه‌قاره، به‌ویژه آنچه در زمان سلطنت اکبر، جهانگیر، شاه جهان و اورنگ‌زیب نگارش یافت، آشنا می‌شویم.

در قرن هیجدهم، هم‌زمان با انحطاط تدریجی سلطنت مغولان هند و کنترل بنگال به دست کمپانی هند شرقی، نفوذ استعمارگران انگلیسی در شمال هند زیاد و زیادتر شد. آنان در آغاز سعی کردند میان هندوان و مسلمانان صلح و آشتی برقرار کنند، اما در نخستین دهه‌های سده نوزدهم سیاست بریتانیا رفته‌رفته متمایل شد به استفاده انگلیسی در سازمان‌های دولتی، و حمایت از تعلیم و تربیت و فرهنگ بریتانیا. مع‌ذک، به رغم قدغن شدن فارسی از سوی کمپانی هند شرقی به عنوان زبان رسمی از ۱۹۳۵، شمار قابل ملاحظه‌ای تاریخ در هند به فارسی نگارش یافت که بسیاری از آن‌ها با حمایت دربارهای محلی ایالتی صورت می‌پذیرفت. این تاریخ‌ها شامل تواریخ عمومی، سرگذشت تیموریان، و تاریخ‌های مناطق هندی بود. حکومت‌های محلی که عموماً با ایران روابط نزدیک سیاسی و فرهنگی داشتند مشوق فارسی‌سرایي و فارسی‌نویسی، از جمله تاریخ‌نگاری بودند. بر اثر این توجه کتاب‌های متعددی درباره تاریخ و جغرافیای غالب ایالت، مانند بنگال و گجرات نوشته شد.

